

# آیا شرق از غرب پیشی می گیرد؟



پژوهشگر مطالعات فرهنگی  
ترجمه: دکتر اسفندیار کریم زادگان  
ekarimzadegan@yahoo.com

رتال جامع علوم انسانی

## چکیده

این مقاله که ترجمه کامل و بدون دخل و تصرف مقاله ای از مجله نیویورکر (Newyorker) است، به بیان دیدگاه‌های نویسنده (Ian Buruma) درباره تقابل سیاسی و اقتصادی چین و آمریکا به عنوان نمایندگان پارادایم فکری و عملی غالب در عرصه سیاسی - اقتصادی جهان می‌پردازد و از زبان افراد مختلف، آینده این تقابل را پیش بینی می‌کند. آنچه در این مقاله می‌آید، صرفاً بیان دیدگاه‌های نویسنده مقاله است و در جهت آشنایی جامعه مدیریت کشور با این روندها ارائه می‌شود. چاپ این مقاله، به معنی تأیید یا رد هیچیک از مواضع این مقاله از سوی تدبیر نیست.

هر از چند گاه، یک فرضیه بزرگ در تخیل جهانیان شکل می‌گیرد. این ایده حداقل تا زمانی که در تندباد حوادث و اتفاقات و یا توسط فرضیه جدیدتر و محتمل‌تر (باورکردنی‌تر) به کناری زده نشده است، پا بر جا می‌ماند. جدیدترین اندیشه مطرح در اندیشه سراها (اتاق‌های فکر) سیاسی، دانشگاه‌ها، وزارتخانه‌های خارجه، در نشست‌های هیئت مدیره، بنگاه‌های اقتصادی، دفاتر روزنامه‌ها، نشریات، در کنفرانس‌ها و نشست‌های بین‌المللی آن است که دوران چیرگی (سلطه) و برتری جهانی آمریکا پایان یافته است و نیروهای جایگزین جدید همچون چین، هندوستان و روسیه در حال شکل‌گیری‌اند. این تفکر همان قدر در ایالات متحده آمریکا جریان دارد که در سایر نقاط جهان.

واقعیت آن است که رشد اقتصادی کنونی چین و نیز هندوستان و روسیه بسیار شگفت‌انگیز است. در کتاب «رقیبان؛ منازعه قدرت چین، هندوستان و ژاپن چگونه دهه آینده را شکل خواهد داد» بیل اموت سردبیر قبلی مجله اکونومیست، به گزارش تحلیلی از بانک جهانی اشاره دارد که در آن پیش‌بینی شده است که چین و هندوستان می‌توانند تولیدات اقتصادی خود را ظرف ده سال آینده، سه برابر کنند. تا پایان دهه دوم قرن حاضر (سال ۲۰۲۰ میلادی) چین می‌تواند جانشین آمریکا به عنوان بزرگ‌ترین اقتصاد جهانی شود. مارک لئونارد، مولف کتاب «چین به چه می‌اندیشد؟» گزارش می‌کند که در چین هر سال شهری در قد و قواره لندن قد علم می‌کند. پاراک‌خانا (نویسنده کتاب جهان دوم) چنین می‌گوید که آسیا در حال شکل‌دهی به سرنوشت جهان است. وی می‌گوید، به دلیل ظهور شرق به عنوان قدرت اقتصادی - سیاسی جدید، غرب دیگر حاکم به سرنوشت خود نیز نیست.

بدیهی است، دلایل بسیاری برای اینکه این پیش‌بینی‌ها را با شک و تردید بنگریم، وجود دارد. اطلاعات و آمار اقتصادی در کشورهای با حکومت‌های خودکامه نظیر چین به نحو بارزی غیر قابل‌اتکا هستند. در این ارتباط بد نیست پیش‌بینی‌های متعددی را که چندین دهه قبل در خصوص سلطه

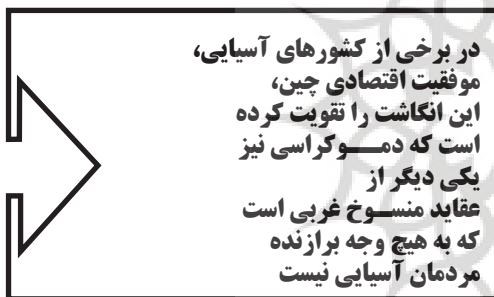
جهانی ژاپن به عمل می‌آمد، به یاد آوریم. با این حال، حتی اگر نخواهیم سیطره و نفوذ اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و نظامی آمریکا را تمام شده تلقی کنیم، این واقعیت که اقتصاد آمریکا می‌بایست متکی به تزریق منابع نقدینگی از چین، سنگاپور و کشورهای خلیج فارس باشد، حکایت از آن دارد که تحولات بسیار مهمی در حال رخ دادن است.

اینکه دقیقاً چه تحولاتی در جریان است و این تحولات چه پیامدهایی را در بر خواهد داشت، جای بحث دارد و مورد اختلاف نظر است.

به نظر برخی از صاحب‌نظران بین‌المللی، فرصت‌ها و موقعیت‌های بزرگی پیش‌روست. فرید زکریا، سردبیر نشریه نیویوریک، در مقدمه کتاب خود با عنوان «جهان مابعد آمریکا»

مجموعه نظام‌های دموکراسی جهانی و کشورهای خودکامه تازه به دوران رسیده را اجتناب‌ناپذیر می‌بیند. پاراک‌خانا به نوبه خود، ظهور شرق پرتوان و نیرومند و سرشار از انرژی و پراگندگی را پیش‌بینی می‌نماید که در برابر غرب رو به زوال در حال شکل‌گیری و اتحاد است.

فرید زکریا، در نقطه مقابل، دیدگاه‌های خوشبینانه تری دارد و جدال و برخورد بین قدرت‌های بزرگ را اجتناب‌ناپذیر نمی‌داند. نظرات وی بازتاب دیدگاه‌های گروهی از اندیشمندان و صاحب‌نظران موسوم به «مکتب داووس» است. داووس، منطقه‌ای ییلاقی در کشور سوئیس است که همه ساله گروهی از نخبگان برجسته سیاسی و اقتصادی جهان با سازماندهی «مجمع جهانی اقتصاد» در آنجا گرد هم می‌آیند و در خصوص مشکلات عمده



جهانی به بحث و تبادل نظر می‌پردازند. آنچه در خصوص «دیدگاه‌های مکتب داووس» حائز اهمیت است، آن است که چگونه دیدگاه‌های مذکور، می‌توانند در فاصله کوتاهی دچار دگرگونی و تغییر شگرف شوند.

در اجلاس‌هایی که درباره ورود به قرن بیست و یکم میلادی در داووس تشکیل شد، برداشت و باور عمومی بر آن بود که ایالات متحده آمریکا آنقدر از بقیه دنیا جلوتر است که هیچ کشور دیگری هرگز به گرد آن نمی‌رسد. در حالی که در آخرین اجلاس داووس در سال گذشته، بحث افول ایالات آمریکا بر سر زبان‌ها بود.

زکریا، تغییرات شتاب‌آلود و بنیانی را در نظام جهانی پیش‌بینی نمی‌کند. وی در کتاب خود به این نکته اشاره دارد که

(The Post - American World) اعلام می‌دارد که کتابش درباره افول آمریکا نیست، بلکه در حقیقت درباره صعود بسیاری کشورهای دیگر است. زکریا در زمره آن دسته از تحلیلگرانی است که معتقدند، قدرتهای جدید می‌بایست به سرعت در نهادهای بین‌المللی نظیر گروه هشت کشور بزرگ (G8)، صندوق بین‌المللی پول و سازمان تجارت جهانی پذیرفته شوند و عضویت یابند. تحلیلگران دیگری نظیر روبرت کاگان، مولف کتاب «بازگشت تاریخ و پایان رویاها» معتقدند که ساده لوحانه است که تصور شود، می‌توان از این طریق جاه‌طلبی‌ها و ستیزه‌جویی، کشورهای بزرگ را زیر کنترل درآورد.

کاگان معتقد است که حفظ دنیای آزاد، مستلزم ایجاد زیربنای نظامی مستحکم تر و کارآمدتری است. وی نوعی برخورد بین

به استثنای موارد معدود عقب ماندگی، جهان در کلیت خود ثروتمندتر شده و سرمایه‌داری جهانی به موفقیت‌های عظیمی دست یافته است. برخلاف این برداشت که جهانی شدن و توأم با آن تهاجم فرهنگی قدرت‌های بزرگ، فرهنگ‌های محلی را محو و نابود می‌سازد، آنچه در عمل اتفاق افتاده است، گسترده‌گی و تنوع فرهنگی در سطح جهان بوده است. به عبارت دیگر، جهانی شدن به تنوع فرهنگی کمک کرده است. فرانسه و کره جنوبی که برای مدت‌های مدید تحت نفوذ سینمای آمریکا بودند، اینک سینمای ملی و پیشرفته خود را دارند. البته زکریا فراموش می‌کند که توضیح دهد، رشد سینمای فرانسه و نیز کره جنوبی مدیون یارانه‌های دولتی بوده است و نه سرمایه‌داری جهانی. هرچند چشم اندازهای اقتصادی در

اقتصادی تنها برگ برنده‌ای هستند که حکومت‌های استبدادی جهت موجه نشان دادن (مشروعیت) ادامه قدرت انحصاری خود در دست دارند.

به هر حال، زکریا معتقد به این است که نهایتاً محاسبات و تدابیر خردمندانه غلبه خواهند کرد. او معتقد است که مردم چین مردمانی عمل‌گرا هستند که درک خواهند کرد که به نفع آنان است که در درون نظم جهانی و بنیانی آزاد قرار گیرند. ستایش افکار انتزاعی با ذهنیت عمل‌گرایانه چین بیگانه است.

ایدئولوژی همواره سهم بزرگی در سیاست چین داشته است و رابرت کاگان، به محدودیت‌های عمل‌گرایی چینی اشاره می‌کند. او می‌نویسد، همانند روس‌ها، رهبران چین نیز عقاید جامع و فراگیری در خصوص دولت و جامعه و رابطه شایسته

نظام مذکور. تا زمانی که این کشورهای جدید احساس کنند، خواسته آنها اجابت می‌شود، از انگیزه‌های لازم برای اینکه نقش بازیگران مسئول را در نظام مذکور ایفا کنند، برخوردار خواهند بود. اما سوال این است آیا کشورهای قدرتمند با نظام‌های استبدادی، می‌توانند در درون نهاد‌های جهانی اقتصاد جذب شوند و بدون آسیب وارد کردن به قدرتهای خودکامه خود و یا به دموکراسی‌های لیبرال، با نظام‌های مذکور از در سازگاری درآیند؟

پاسخ زکریا چنین است: ریزنی، همکاری و حتی سازش و مدارا. وی اشاره می‌کند که از نظر مجمع جهانی اقتصاد، ایالات متحده آمریکا کماکان پررونق‌ترین اقتصاد جهان محسوب می‌شود. آنچه برای استمرار قدرت آمریکا لازم است، برخورداری از دانش بیشتر درباره دنیای پیرامون، اشتیاق برای باز کردن مرزها به روی مهاجران جدید و فراتر از همه، سیاست مشورت با سایر رهبران جهان به جای درس دادن به آنها و یا یکجانبه‌گرایی است.

لیبرال‌ها به عقیده کاگان، براین باورند که ملت‌ها وقتی به عنوان بخشی از یک نظام جهانی خرد مدار قرار می‌گیرند و در شرایطی که هر یک از آنان می‌توانند منافع خود را در چارچوب مجموعه مقررات پذیرفته شده بین‌المللی (که توسط نهادهایی مانند مجمع ملل متحد و یا سازمان ملل متحد اشاعه داده می‌شود) دنبال کنند، رفتار شایسته و بانزاکتی از خود نشان خواهند داد. به عبارت دیگر لیبرال‌ها برآنند که مبادلات بازرگانی بین‌المللی و ارتباطات متقابل ناشی از آن، ستیزه‌جویی و حالت جنگی و خصمانه بین قدرتهای بزرگ را از بین می‌برد. به نظر کاگان «لیبرالیسم» و یا آنچه وی آن را «لیبرالیسم روشنگری» می‌نامد، اغفال‌گشته است.

کاگان در کتاب جدید خود «ملت خطرناک»، اشاره می‌کند که ایالات متحده آمریکا در طول حیات خود در امور کشورهای مستقل دخالت کرده و حاکمیت‌های مستقلی را برانداخته است. کاگان می‌گوید: یک سیاست تهاجمی و توسعه طلبانه همواره بخشی از سیاست خارجی آمریکا را تشکیل داده است، زیرا

**مردم چین  
مردمی عمل‌گرا هستند  
که درک خواهند کرد  
که به نفع آنان است  
که در درون  
نظم جهانی و بنیانی آزاد  
قرار گیرند**

مقایسه با زمانی که کتاب فرید زکریا انتشار یافت، بدبینانه تر شده است، با این حال، باید پذیرفت که دیدگاه زکریا در این خصوص که مردمان بسیاری از رشد جهانی اقتصاد بهره‌مند شده‌اند، دیدگاه صحیحی است.

زکریا می‌نویسد: مسئله این است که همگام با تحولات و رشد اقتصادی، ناسیونالیسم نیز رشد می‌یابد. این امر در روسیه به وضوح دیده می‌شود، چنانکه در چین نیز همین پدیده در آستانه وقوع است. ناسیونالیسم پرخاشگر و توأم با خشونت برخی از مردم چین، ممکن است لزوماً رفاه و شکوفایی اقتصادی آنان را با خطر مواجه نکند، اما به هر حال در برخورد با امتزاج خودکامگی سیاسی و آزادی اقتصادی در چین، مشکل آفرین خواهد بود. ناسیونالیسم و رشد سریع

بین حکمرانان و مردمانشان دارند. آنها براین باورند که هرج و مرج و ناآرامی‌های ناشی از دموکراسی، کشورشان را تهدید می‌کند. بنابراین رهبران چین و روسیه صرفاً حکمرانان خودکامه و مستبدی نیستند، بلکه آنان به استبداد و خودکامگی اعتقاد دارند. این همان چیزی است که رهبران چین هزاران سال به آن اعتقاد داشته‌اند، اعتقادی که ریشه‌های آن را باید در اندیشه‌های انتزاعی و آرمان‌گرایانه فلسفه کنفوسیوسی جستجو کرد.

زکریا معتقد است که مطمئناً چین، همانند هندوستان به دنبال دستیابی به قدرت، موفقیت، برتری و احترام در سطح بین‌المللی است، اما کشورهای مذکور دستیابی به قدرت و موفقیت را از طریق رشد و توسعه در درون نظام بین‌الملل می‌خواهند و نه از طریق دگرگون کردن

جوهر و ریشه وطن پرستی و عرق ملی آمریکاییان به گونه ای جدانشدنی با عقیده و اهمیت تاریخی کشورشان در جهان درهم آمیخته است.

این برداشت کاگان از جوهره آمریکا، روندهای دیرپای انزوطلبی آمریکا، مخالفت شدید لینکلن با جنگ مکزیکی (به دلیل احترام وی به استقرار حاکمیت‌های مستقل) و پشتیبانی ویلسون (دیگر رئیس جمهور آمریکا) از نهادهای بین المللی را نادیده می‌گیرد. از دیدگاه کاگان، رسوایی جنگ ویتنام، خدشه جبران ناپذیری را به اعتماد به نفس آمریکاییان، برای اتخاذ یک سیاست خارجی جامع وارد آورد. پروژه نو محافظه کارانه به منظور بازیافت اعتماد به نفس لازم جهت اجرای ماموریت آمریکا، این بار به نام دموکراسی و با این شعار که «تمام انسانها مساوی خلق شده اند و حقوق سلب نشدنی دارند که نمی‌بایست توسط دولت‌ها پامال شود» طراحی شده است. کاگان می‌نویسد برای مردمانی که به این اصول معتقدند جنگ‌هایی که از این اصول دفاع می‌کنند (حتی اگر قوانین حاکم بر روابط بین الملل مخالف آن باشد) جنگ‌های برحق محسوب می‌شوند. آنها معتقدند، که ایالات متحده، نمی‌بایست اجازه دهد که نهادهای بین المللی در مقابل دخالت‌های این کشور در کشورهای خارجی اختلال ایجاد کنند.

اما کاگان استدلال می‌کند که شوریهایی نظیر چین و روسیه نیز هیچ علاقه ای به نهادهای بین المللی ندارند. از نظر کاگان برای آنان (کشورهای روسیه و چین) نظام لیبرال جهانی، نمایانگر پیشرفت و توسعه نیست، بلکه نوعی ستمگری محسوب می‌شود. بنابراین آنان با حکومت‌های خودکامه ای همانند خود متحد می‌شوند و در مقابل هرگونه تجاوز و تخطی به حاکمیت خود مقابله خواهند کرد. نهادهای بین المللی برای آنان ابزار تجاوز و تعدی محسوب می‌شوند و اروپایی‌ها با وجود شور و اشتیاقی که برای سیستم بین المللی قائل هستند، خواهند دید که به نفع آنان است که به عنوان حکومت‌های دموکراتیک با آمریکا همراهی کنند. ایده آمیختن و جذب قدرت‌های در حال توسعه آسیا، روسیه و خاورمیانه در نظام

لیبرال جهانی که توسط افرادی نظیر فرید زکریا ترویج می‌شود، از نظر کاگان رویای فریبنده ای بیش نیست.

درست نظیر تفکر جنگ سرد که در هر دو طرف پرده آهنین، نوعی چارچوب مشخص ایدئولوژیک را تبیین کرده بود، این مرزبندی شفاف بین نیروهای دموکراسی خواه و خودکامه در عین سادگی از جذابیت‌هایی برخوردار است. دنیای واقعی البته به ندرت به این شفافیت است. کاگان می‌پذیرد که گاهی اوقات آمریکا در راستای منافع خود، حکومت‌های خودکامه‌ای را تحت حمایت قرار می‌دهد. با این وجود، همانند سلحشوران دوران جنگ سرد (که به کندی توانستند شکاف‌های عمیقی را که بین چین و روسیه ایجاد شده بود، تشخیص دهند) او نیز متمایل است که تمامی دشمنان بالقوه را در یک

همکاری شانگهای، می‌تواند نفوذ خود را در کشورهای آسیای مرکزی گسترش دهد.

تلقی کاگان در این خصوص که چینی‌ها خود را همانند یک قدرت سنتی در حال خیزش و صعود نظیر آلمان و ژاپن در قرن نوزدهم می‌بیند، ممکن است کاملاً درست باشد. هر دو کشور مذکور (آلمان و ژاپن) بر قدرت نظامی به همان شدت و حدت قدرت اقتصادی تاکید می‌ورزیدند. سوالی که در مقابل ایالات متحده و سایر کشورهای دموکراتیک جهانی قرار دارد، آن است که چگونه از لجام گسیختگی قدرت‌های خودکامه جلوگیری کنند. در مقایسه با روسیه و چین، ایالات متحده آمریکا کماکان از قدرت نظامی بالایی برخوردار است. اما این نیروی سهمگین نظامی به عنوان ابزار سیاسی، چه اندازه

**«کاگان» استدلال می‌کند که شوریهایی نظیر چین و روسیه نیز هیچ علاقه ای به نهادهای بین المللی ندارند**

کارایی دارد؟

اموت معتقد است که اوضاع با زمانی که امپراتوری‌های ژاپن و آلمان شروع به عرض اندام کردند، بسیار متفاوت است. امروزه دیگر یک قدرت درحال صعود برای دسترسی به منابع طبیعی نیازی به نیروی نظامی ندارد، زیرا منابع مذکور در بازار آزاد قابل خریداری است و یا اینکه از رژیم‌های سرکش در قبال ارائه اعتبارات اندک قابل دریافت است. در عین حال، منافع تجاری شوریهایی با نظام‌های دموکراتیک با رویارویی آنان با کشورهای خودکامه ای که دارای سابقه بدی در ارتباط با مسائل حقوق بشر هستند، در تضاد قرار می‌گیرد. واقعیت آن است که آمریکاییان کالاهای ارزان چینی را دوست دارند. در عین حال به هیچ‌وجه معلوم نیست که کاربرد نیروی نظامی روش بهتری از

جبهه ببیند. به عنوان نمونه ای از محور جدید خودکامگی و استبداد، کاگان از سازمان همکاری شانگهای (SCO) که یک اتحاد سست بین چین، روسیه، ازبکستان، قزاقستان، قرقیزستان و تاجیکستان است، نام می‌برد. کشورهای مذکور تماماً در زمره شوریهایی با حکومت‌های خودکامه قرار می‌گیرند. آیا واقعا اتحاد آنان بر پایه ترس مشترک از شوریهایی با نظام‌های دموکراتیک شکل گرفته است؟ آنچنانکه بیل اموت اشاره می‌کند، سازمان همکاری شانگهای، به لحاظ نگرانی از حرکت‌های اسلامی در کشورهای چین، روسیه و آسیای مرکزی شکل گرفت، البته ترس چین از تسلط و گسترش دامنه نفوذ روسیه بر کشورهای آسیای مرکزی، عامل دیگری برای تشکیل اتحادیه مذکور بود؛ چرا که چین فکر می‌کند از طریق سازمان

به کارگیری نهادهای بین المللی در دفاع از دموکراسی باشد. مطمئناً هر دو ابزار در جای خود مورد نیازند. اما مشاهدات و ملاحظاتی کاگان حاکی از آن است که رهبران روسیه و چین حق دارند که از آن نهادهای بین المللی واهمه داشته و نگران باشند. وی این سوال اساسی را مطرح می سازد که «آیا خودکامگان می توانند وارد نظام لیبرال بین المللی شوند، بدون اینکه در مقابل نیروی لیبرالیسم سرفرود آورند؟» پاسخ منفی به سوال مذکور، دلیل بسیار خوبی برای تلاش آمریکا در جهت اینکه قدرت های مذکور را در دام (نهادهای بین المللی) بیندازد، است.

اتحاد جماهیر شوروی پس از یک دوره شکوفایی صنعتی، مدلی برای شکست اقتصادی بود. چین امروزی، تا این تاریخ، شکست اقتصادی را تجربه نکرده است، چنانچه کاگان می گوید: به شکرانه سالیان متمادی رشد اقتصادی بی نظیر، چینی ها می توانند ادعا کنند که مدل توسعه اقتصادی آنان که یک سیستم اقتصادی در حال گسترش و باز را با یک سیستم سیاسی بسته ترکیب کرده است، می تواند گزینه موفقتری برای توسعه در بسیاری از کشورها شود.

برخی از صاحب نظران، نظیر مارک لئونارد از این نظریه به عنوان یک تحول روشنفکری انقلابی نام می برند. در حقیقت آزمایش چین، از پشتوانه نمونه های تاریخی دیگری از جمله «پینوشه در شیلی»، کره جنوبی تحت لوای دیکتاتوری نظامی و تا اندازه آلمان دوره بیسمارک برخوردار است. کتاب پیشین فرید زکریا با عنوان «آینده آزادی» موضوع حکومت های خودکامه قبل از دوران توسعه را به تفصیل مورد کنکاش و بررسی قرار داده است. شگفت آور نیست که خورده دیکتاتورهای جهان سوم مجذوب چنین مدل هایی شده باشند. اما نکته نگران کننده تر، وسوسه و اغوا شدن تکنوکرات ها، تجار و صاحبان کسب وکار، سیاستمداران حتی در کشورهای غربی با نظام های دموکراتیک، با افکار و اندیشه های مذکور است. چه کسی ترجیح نمی دهد که در کشوری به مبادلات بازرگانی و تجاری و صنعتی بپردازد که در آن از اتحادیه های صنفی و

کارگری خبری نیست؟ یا چه کسی ممکن است پیشنهادهای جذاب طراحی مجدد و کامل شهرهای بزرگ را صرفاً به دلیل آنکه در کشورهای مذکور عامه مردم نقشی در برنامه ریزی شهری ندارند، رد کند؟

مارک لئونارد معتقد است که در سیاست خارجی، دولت چین از برتری عمده ای نسبت به ایالات متحده (بویژه پس از رویداد های ناگوار عراق) برخوردار است. در حالی که سیاستمداران آمریکایی از مکتب واشنگتن دم می زنند، چینی ها از موفقیت سیاست گام به گام و «جامعه هماهنگ و موزون» صحبت به میان می آورند. در جایی که ایالات متحده آمریکا ستیزه جویانه رفتار می کند، سیاستمداران چینی از صلح صحبت می کنند. در حالی که دیپلمات های آمریکایی از تغییر رژیم در برخی کشورها صحبت می کنند، طرف های چینی آنها درباره حق حاکمیت ملی و احترام به تنوع تمدن ها داد سخن می رانند. هرچند این گونه صحبت ها ریاکارانه است و به هیچ وجه از روی صداقت بیان نمی شود، اما خریداران بیشتری در همه دنیا دارد. به علاوه باید در نظر داشت که پافشاری جزم اندیشانه برای در انزوا قرار دادن دیکتاتورها، در حالی که تاثیر ناچیزی بر براندازی آنان دارد، عملاً دامنه نفوذ و اعتبار آمریکا را خدشه دار می سازد.

در برخی از کشورهای آسیایی، موفقیت اقتصادی چین، این انگاشت را تقویت کرده است که دموکراسی نیز یکی دیگر از عقاید منسوخ غربی است که به هیچ وجه براننده مردمان آسیایی نیست (سنخیتی با آنان ندارد). افرادی نظیر پاراکر خان، به این نوع تفکر تمایل بیشتری دارند. برای فردی نظیر پاراکر خان با سوابقی مثل بورسیه شورای روابط خارجی و انستیتو بروکینگ و یا بنیاد آمریکای نوین شگفت آور است که شیفته نظراتی شده باشد که معتقد به زوال دموکراسی های غربی باشند، ایده هایی که در سنگاپور با اشتیاق فراوانی اشاعه و ترویج می شوند.

پس از صحبت با صدها تن از همفکران خود در اندیشه سراهای متعدد و با کارشناسان مختلف در سطح بین المللی، یکی از نتیجه گیری های خانان آن بوده است

که «دموکراسی در واقع، کمتر مورد نیاز است، به دلیل آنکه بسیاری از کشورهای آسیایی رهبران خوبی دارند». با توجه به حرکت های دموکراسی خواهانه ای که در کشور های مختلف آسیایی نظیر کره جنوبی، تایوان، تایلند، چین، فیلیپین، پاکستان و اندونزی در چند دهه گذشته مشاهده شده است، اظهار نظر فوق کاملاً شگفت آور می نماید. مارک لئونارد می گوید: بسیاری از صاحب نظران شکایت دارند که روشنفکران چینی نقش سنتی خود را به عنوان وجدان اجتماعی ملتشان به دست فراموشی سپرده و متمایل به همکاری با دولتشان شده اند. در حقیقت پند و اندرز و مصلحت اندیشی، همواره نقش سنتی اندیشمندان و روشنفکران چینی در قبال دولتشان بوده است. متفکران چینی که لئونارد با آنان مصاحبه کرده است یا نولبرال هایی بودند که سرمایه داری (کاپیتالیسم) بیشتری طلب می کردند، یا چپ گرایانی که سوسیالیسم بیشتری می خواستند، برخی نسبت به دیگران اعتقاد بیشتری به دموکراسی داشتند، اما برخلاف فرضیه خانان تعداد بسیار معدودی از آنان اعتماد چشم و گوش بسته ای به رهبرانشان داشتند (خانان می پندارد که اعتماد چشم و گوش بسته به رهبران عادت طبیعی آسیایی هاست).

اما عقیده خانان در خصوص یک آسیای متحد، خیلی از واقعیت به دور است. الگویی که وی از آسیای متحد در ذهن دارد، چیزی شبیه به شکل گیری مجدد «منطقه رونق اقتصادی شرق آسیای بزرگ» به رهبری ژاپن در زمان جنگ، این بار با سرپوش و رهبری چین است. وی از یک دیپلمات مالزیایی نقل می کند (معلوم نیست وی چگونه این آدم ها را پیدا می کند) که گفته است: «ایجاد یک مجموعه یا اتحادیه در بین مردمان زرد پوست و قهوه ای آسان است، ولی نه بین سفید پوستان». بدیهی است حس رقابت شدیدی که بین چین و هندوستان وجود دارد، این ادعا را پشتیبانی نمی کند، همچنین دشواری های فراوانی که کشورهای جنوب شرقی آسیا برای غلبه بر خصومت های منطقه ای و اختلافات سیاسی داشته اند (با وجود تشکیل اتحادیه اقتصادی در بلوک تجاری آسه آن) نمی تواند شاهدهی بر مدعای فوق باشد.

از نظر کاگان، روابط بین آمریکا و هندوستان که به گونه‌ای فزاینده رو به گرمی می‌رود (که انعقاد یک پیمان همکاری در زمینه هسته ای در سال ۲۰۰۶ نشانه مهمی از آن است) علائمی را نشان می‌دهد که دموکراسی‌ها در حال نزدیک شدن به یکدیگرند. هندوستان برای بیشتر از شش دهه یک دموکراسی بوده است، در حالی که روابط آن کشور با آمریکا به مراتب خشک تر و سردتر از روابط بین پاکستان (تحت حکومت نظامی‌ها) و آمریکا بود. اما پس از پایان جنگ سرد تحولات بسیاری رخ داده است. هندوستان دیگر نیاز ندارد که از طریق اتحاد با شوروی، خود را از آمریکا بی‌نیاز بداند. به عکس، در شرایط حاضر کشور مذکور نیازمند آن است که در قبال چین از وزنه آمریکا استفاده کند.

جالب اینجاست که خانای دموکراسی هند را قبول ندارد. وی می‌گوید در چین نظم برقرار است، در حالی که به علت هرج و مرج و اغتشاش در هندوستان، دستاوردهای اقتصادی در آنجا کمتر است، اما ژاپن که به هیچ‌وجه در آن هرج و مرج دیده نمی‌شود، به هندوستان نزدیک شده و علائمی از تمایل به اینکه از پوشش هسته‌ای آمریکا جدا شود، در آن کشور دیده نمی‌شود. در عین حال ژاپنی‌ها به مراتب بیشتر از هندی‌ها از ظهور قدرت چین در هراس‌اند و به آن به دیده سوءظن و شک و تردید نگاه می‌کنند. برای اولین بار پس از ۱۸۷۰ میلادی ژاپن یک رقیب آسیایی جدی در پیش رو دارد.

سیاستمداران در هر سوی دریای چین شرقی هنوز از زخم‌های جنگ بزرگ گذشته سخن می‌گویند. هر زمان که به نفع دولت چین است که حس ناسیونالیسم چینی را برانگیزاند (معمولا به دلایل داخلی) خاطرات شقاوت ژاپنی‌ها در زمان جنگ دوم جهانی یادآوری می‌شود و این به نوبه خود احساسات ملی‌گرایانه متقابلی را در ژاپن بیدار می‌کند.

هراندازه اقتصاد قدرت‌های جدید، سریع‌تر رشد می‌کند، پیش‌بینی تسلط جهانی آنان ابعاد وسیع‌تری پیدا می‌کند. مشکلات دموگرافیک (مرتبط با جمعیت) به علاوه مشکلات زیست محیطی بالقوه ویرانگر و فاجعه آمیز، کشور چین را

تهدید می‌کنند. ثروت روسیه وابسته به نفت است. ممکن است هندوستان توانایی مقابله با سیستم نابسامان و آشفته داخلی خود را پیدا کند و به یک قدرت بزرگ تبدیل شود، ولی از نظر هیچ کس آن کشور تهدیدی برای آمریکا محسوب نمی‌شود. در عین حال «جامعه متوازن» آسیایی ممکن است در نتیجه کشمکش‌های احتمالی در هر یک از مناطق مورد مناقشه نظیر تایوان، کره شمالی، تبت، کشمیر و جزایر متعددی که برخی از آنها بر روی ذخایر عظیم نفت نشسته‌اند و مورد ادعای کشورهای نظیر ویتنام، هندوستان، چین، کره جنوبی و تایوان هستند، از هم پاشیده شود. چین از آن بیم دارد که ژاپن ممکن است به یک قدرت اتمی تبدیل شود. چین و روسیه بویژه در مرزهای سیبری به دقت و با نگرانی مراقب یکدیگرند.

آزار و اذیت دختران ژاپنی و کره جنوبی توسط سربازان آمریکایی آزاردهنده باشد، ولی کشورهای مذکور کماکان احساس امنیت بیشتری را با حضور آمریکا دارند. صرف نظر از فاجعه ویتنام، می‌توان گفت آمریکا در مجموع پلیس آسیایی خوبی بوده است.

اما سوال آن است که این کشور تا چه هنگامی می‌تواند نقش فوق‌را کماکان ایفا کند؟ هر اندازه ایفای نقش مذکور به درازا بکشد، به همان اندازه مسئولیت مدیریت امنیت کشورهای آسیای شرقی دیرتر به خودشان واگذار خواهد شد.

کاگان درست می‌گوید که «دموکراسی‌های جهان می‌بایست که بین خود همبستگی به وجود آورند و از تشکیل دموکراسی‌های جدید حمایت کنند». اما این ماموریت به مراتب آسان‌تر می‌بود،

**مارک لئونارد می‌گوید:**  
**بسیاری از صاحب نظران**  
**شکایت دارند که روشنفکران چینی**  
**نقش سنتی خود را به عنوان**  
**وجدان اجتماعی ملتشان به**  
**دست فراموشی سپرده**  
**و متمایل به همکاری با**  
**دولتشان شده‌اند**

اگر ایالات متحده آمریکا از آنچه کاگان به عنوان سرشت ملی آمریکا یاد می‌کند (سیاست‌های تهاجمی و توسعه طلبانه) دوری می‌جست و نقش تاثیرگذار خود را صرفا از طریق تقویت نهادهای بین‌المللی ایفا می‌کرد. در این صورت دموکراسی می‌تواند الگوی به مراتب جذاب‌تر و ترغیب‌کننده تری از الگوی حکومت‌های خودکامه چینی یا روسی باشد. □

کره شمالی هر از گاهی، موشک‌هایی را در مسیر ژاپن پرتاب می‌کند. کره جنوبی و سایر کشورهای آسیای جنوب شرقی از یک طرف بین ژاپن دموکراتیک که به آن بی‌اعتمادند و از طرف دیگر چین که می‌بایست با هراس با آن از در سازگاری درآیند، گیر افتاده‌اند.

تنها کشوری که حضورش کماکان درجه ای از ثبات و امنیت را در آسیا تضمین می‌کند (و صاحب نظران و کارشناسان چه آسان نقش و نفوذ آن کشور را نادیده می‌گیرند) ایالات متحده است. برای چینی‌ها ممکن است، وجود پایگاه‌های متعدد نظامی آمریکا در ژاپن و کره جنوبی خوشایند نباشد، با این حال، آنها همین پایگاه‌های نظامی آمریکایی را به یک ژاپن مسلح به سلاح هسته‌ای ترجیح می‌دهند. ممکن است هر از گاهی اخبار

منبع:

Buruma, Ian (2008) After America, Is The West Overtaken by the Rest?, The New Yorker, April 21.

دکتر اسفندیار کریم زادگان: مدیرعامل شرکت خدمات مشاوره و تامین منابع مالی ایدرو «ایدروفاینانس»